

پژوهش‌های تاریخی (علمی- پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال چهل و هشتم، دوره جدید، سال چهارم
شماره چهارم (پیاپی ۱۶)، زمستان ۱۳۹۱، ص ۲۳-۳۴

تحلیلی بر نقش عبدالرحمان پاشا بابان در روابط ایران و عثمانی در دوره فتحعلی‌شاه (۱۲۲۸-۱۲۱۲ ق / ۱۸۱۴-۱۷۹۸ م)

محمدرضا نصیری *

علیرضا علی صوفی **

صالح امین پور ***

چکیده

پس از روابط پر فراز و نشیب ایران با عثمانی در عصر حکومت‌های صفوی و افشار، این ارتباط در دوره قاجاریه هم تداوم داشت و در این میان، عوامل تأثیرگذار در روابط دو کشور، از ابتدای تشکیل دولت صفوی تا انقراض قاجار، کم و بیش شبیه به یکدیگر بودند: (۱) اهمیت عتبات عالیات (۲) زوار و (۳) کردها که در پاره‌ای از متون با عنوان عشایر سرحدی از آنان نام برده شده است، از مهم‌ترین این عوامل هستند. در منطقه کردنشین عراق امروزی، امارت بابان قرار داشت و در ابتدای دوره قاجاریه، عبدالرحمان پاشا امیر آن بود. وی در طول نزدیک به سه دهه، به عنوان امیری عثمانی اما با رویکرد ایرانی خواهی و ایران‌گرایی، بر یکی از مهم‌ترین نقاط بین دو کشور، حکم می‌راند. در طول حکمرانی بارها به ایران پناهنده شد و از طرف ایران و با حمایت فتحعلی‌شاه دوباره به امارت نشست. مکاتبات صورت گرفته بین رجال طراز اول ایرانی و عثمانی به حمایت از او، لشکرکشی‌ها و جنگ‌های درگرفته به نفع یا بر ضدش و نیز احترام شایسته‌ای که در ایران از وی به عمل می‌آمده است، همگی مؤید اهمیت جایگاه و اعتبار او در ایران بوده است. علاقه-مندی عبدالرحمان پاشا به ایران از یک سو و حمایت این کشور از وی از سوی دیگر از آن جهت حائز اهمیت است که وی بر بخشی از قلمروی عثمانی حکم می‌راند و بابان به عنوان منطقه‌ای سرحدی، فقط در مدتی کوتاه به ایران مالیات می‌پرداخت بنابراین ایرانی خواهی او از نظر عثمانی‌ها عملی ناصواب و غیرقابل بخشش بود. به همین جهت در روابط بین دو کشور، اطاعت یا عدم اطاعت پاشای بابان، مسأله‌ای مهم تلقی می‌شد.

واژه‌های کلیدی

فتحعلی‌شاه، عثمانی، عبدالرحمان پاشا، بابان، روابط ایران و عثمانی

* استاد دانشگاه پیام نور

** استادیار دانشگاه پیام نور ar.alisoufi@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری دانشگاه پیام نور، مربی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول) saleh.aminpoor@gmail.com

مقدمه

بابان، ناحیه‌ای کردنشین در شمال شرقی عراق امروزی با مرکزیت قلاچوالان (ghla cholan) (۱۷۷۹م تا ۱۹۹۲ق به بعد سلیمانیه) بود و نام آن مأخوذ از طایفه‌ای گردنژاد به همین نام بود که در درازنای تاریخ آن منطقه از اعتبار و جایگاه سیاسی مهمی برخوردار بودند و از دوره صفویه تا اواسط قاجاریه -۱۵۰۰ م تا ۱۸۵۰ م/ ۹۰۰ق تا ۱۲۷۰ق- بر آن ناحیه حکم می‌راندند.

موقعیت جغرافیایی بابان در حد فاصل ایران و عثمانی موجب می‌شد که همواره یکی از دلایل اصلی تنش‌های بین این دو حکومت باشد و در اغلب رخداد‌های بین دو کشور، نهایتاً یکی از موضوعات پیشنهادی در صلح-نامه‌ها، چگونگی عزل و نصب حکمران بابان بود. طی سال‌هایی که بابان‌ها در تاریخ خاورمیانه حضور داشتند، در کشاکش‌های بین دو رقیب بزرگ ایرانی-عثمانی، نقش مهمی ایفا کردند و از پیامدهای همجواری دو قدرت رقیب، برکنار نماندند؛ آنان به دلایل نژادی و فرهنگی، خود را ایرانی می‌دانستند اما از لحاظ جغرافیایی و مذهبی و در تقسیمات کشوری، بخشی از عثمانی بودند و بر اساس همین ویژگی دوم بود که وقتی از اوایل قرن هفدهم م/ یازدهم هـ ق به بعد از طرف عثمانی‌ها به آنان لقب و رتبه پاشا اعطا شد ایرانی‌ها مقاومتی نکردند و حتی خود نیز آن را پذیرفتند و به کار بردند. گرچه در دوره سیصد ساله امارت بابان، آنان ارتباط دوسویه‌ای با ایران داشتند اما بررسی وضعیت این امیرنشین در زمان حکمرانی عبدالرحمان پاشا، با توجه به همزمانی آن با روزهای آغازین حکمرانی قاجاریه، روابط قاجار با عثمانی، حوادث بغداد، شخصیت پیچیده خود این پاشا و تمایل و تلاش‌های عباس میرزا و محمدعلی میرزا برای نفوذ در عراق عرب، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

پیشینه تحقیق: گرچه روابط ایران و عثمانی از جهات مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است و به عوامل تأثیرگذار این روابط بسیار پرداخته شده است اما کتاب، مقاله، طرح تحقیقاتی و هر نوع کار پژوهشی دیگری درخصوص بررسی نقش، جایگاه، شخصیت و اهمیت عبدالرحمان پاشا- چه به صورت بررسی زندگی نامه‌ای و چه نقش انحصاری‌اش در روابط ایران و عثمانی- تاکنون یا تهیه و تدوین نشده و یا دست‌کم در صورت انتشار، به‌رغم تحقیق و جهد یکساله، به‌دید نیامده است. یادآوری: در این مقاله چند جا از اسناد بایگانی نخست وزیری ترکیه واقع در شهر استانبول استفاده شده است. برای سهولت دربابایی اسناد، در ارجاعات داخل متن به جای «بایگانی نخست وزیری ترکیه» به اختصار حروف «ب، ن» و شماره سند نوشته شده است. عبدالرحمن پاشا و روابط ایران و عثمانی عبدالرحمان پاشا فرزند محمودپاشا (۱۱۹۶- ۱۱۹۱ هـ ق/ ۱۷۷۷-۱۷۸۲م) در طول بیست و چهار سال (۱۲۲۸- ۱۲۰۴ هـ ق/ ۱۸۱۴- ۱۷۹۰م) شش بار به امارت بابان رسید. درباره شروع حکمرانی او اختلاف نظر فراوانی وجود دارد و این اختلافات، ناشی از عزل و نصب‌های پی درپی اوست که حتی خوانندگان حرفه‌ای تاریخ را هم دچار سردرگمی می‌کند، تعدادی از تاریخ‌نویسان محلی شروع امارت او را با رتبه «میرمیران» از سال ۱۲۰۳ هـ ق/ ۱۷۸۹م نوشته‌اند (زه کی به گ، ۱۴۳: ۲۰۰۵) و برخی سال ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹۶م را که احتمالاً شروع دوره‌ای از مراحل ششگانه امارت وی بر منطقه بابان است، به عنوان تاریخ اولین حکمرانی قلمداد کرده‌اند (عبدالصمد احمدالدوسکی، ۲۰۰۲: ۹۴) اما تاریخ‌نویس این امیرنشین، عبدالقادر بن رستم بابانی که احتمالاً موثوق‌ترین منبع برای آن امارت است، سال ۱۲۰۷ هـ ق، ۱۷۹۲ م را ذکر کرده و تأکید می‌کند که: «همیشه روی

توجه و عقیدت به حضرت پادشاه ایران آقامحمدشاه قاجار داشت و به ارسال هدایا و پیشکش، خاطر ایشان را از خود شادمان همی نمود (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۲۶). غیر از این اشاره کوتاه به رابطه عبدالرحمان پاشا با آقامحمدخان قاجار، مدرک دیگری مبنی بر تداوم روابط در دست نیست. احتمالاً به دلیل تنوع رویدادهای داخلی، فرصتی برای مداخله در امور عراق، برای خان قاجار فراهم نشده است. ارتباط عبدالرحمان پاشا با فتحعلی شاه از زمانی آغاز شد که علی پاشا، والی بغداد، به دلیل بی‌توجهی و عدم اطاعت عبدالرحمان پاشا از او، در ۱۲۲۰ هـ ق ۱۸۰۵ م به کردستان لشکر کشید و پاشای بابان که در خود توان مقاومت نمی‌دید، به امان-الله خان والی اردلان (۱۲۴۰-۱۲۱۴ هـ ق/۱۸۲۵-۱۷۹۹ م) پناهنده شد. والی اردلان قبل از انجام هر کاری وی را در سقز اسکان داد (مصطفی امین، ۱۹۹۸: ۱۱۸). علی پاشا، احمد چلیپی را برای استرداد وی روانه ایران کرد. احمد چلیپی در مذاکراتش با ایران بر این نکته پای فشرده که: «چون عبدالرحمن پاشا مفسدی شریر و مزوری بی‌نظیر است امنای دولت علیه چشم از او بپوشند و در اخراج از خاک کردستانش بکوشند» (شیرازی خاوری، ۱۳۸۰: ۲۳۲). اما دولت ایران از پذیرش این درخواست سرباز زد و میرزا صادق وقایع-نگار با نامه و پیامی از طرف شاه ایران، به بغداد اعزام شد. در این نامه فتحعلی شاه قبول می‌کند که: «عبدالرحمن پاشا از سلک متابعت آن جناب پی سیر طریق خلاف» پیموده است بنابراین برای آن که در کار عراق و بابان دخالتی نکرده باشد، دقیقاً مانند یک پناهجو با مساله عبدالرحمان پاشا برخورد کرده و آن گونه که لازم است حمایت قاطعی از پاشای بابان نمی‌نماید. شاه از علی پاشا می‌خواهد خود امورات را به نحو مطلوب فیصله دهد و صرفاً به یک نصیحت

پادشاهی اکتفا می‌کند که بهتر است به خواهش عبدالرحمان پاشا توجه کرده، او را در مقامش - البته اگر صلاح می‌داند - ابقا نماید. در انتهای نامه یادآوری می‌کند که میرزا محمدصادق وقایع‌نگار برای صلح بین طرفین عازم بغداد شده است و لازم است که «سخنان او را که ناشی از اوامر مطاعه سلطانی است مسموع داشته از آن قرار معمول دارند» (نصیری، ۱۳۶۸: ۵۱). علی پاشا بدون توجه به این پیشنهاد و فرستاده، مجدداً شخص دیگری به نام سلیمان بیگ را روانه ایران کرد؛ این فرستاده در تهران بود که عبدالرحمان پاشا نیز از کردستان به تهران رفت، به حضور شاه رسید و «به شمشیر و کمر خنجر مرصع و مکرل او را مخلع فرموده به ایالت شهرزور روانه فرمود و به امان‌الله خان والی کردستان مرقوم شد که او را به ایالت شهرزور استقلال افزایش» (محمود میرزا، ۱۳۸۹: ۱۸۵، ب، ن/۱۱۶/۶۷۰۳۳G). سیاست فتحعلی شاه پس از آن بر این قرار گرفت که از عبدالرحمان پاشا حمایت کامل کند. بنابراین برای حمایت از یک امیر مقتدر در ناحیه‌ای مهم و تأثیرگذار، توان دیپلماسی و نظامی را توأمان به کار گرفت و ضمن نوشتن نامه‌ای دیگر به علی پاشا، دستور داد نیروهای نظامی ایران به بغداد اعزام شوند. فتحعلی شاه در این نامه، از عبدالرحمان پاشا با عناوین و القابی که شایسته او می‌داند، یاد می‌کند: «عالیجاه، رفیع جایگاه، عزت و نبالت همراه، فخامت و بسالت انتباه، اخلاص و ارادت آگاه، امیرالامراء العظام» و به علی پاشا گوشزد می‌کند که «کاوش و معاندت با عالیجاه مشارالیه باعث تخریب و در باب سرحدات آن جناب که آن هم از ممالک محروسه سلطانی است می‌شود» (نصیری، ۱۳۶۸: ۵۵). این کلمات آخر، نشان می‌دهد که شاه، بابان را جزئی از سرزمین ایران دانسته و پر پیداست که هجوم شخص دیگری به سرزمین خود را بر نخواهد

تافت و بر این اساس، از علی‌پاشا می‌خواهد که «عزیمت به ولایت مزبور تعیین سپاه و لشکر به آن حدود و ثغور موقوف ساخته ... با عالیجاه مشارالیه در مقام لجاج و عناد برنمایند» (نصیری، ۱۳۶۸: ۵۵). مقایسه این نامه با نامه قبلی فتح‌علی‌شاه تغییر رویه شاه در حمایت از پاشای بابان را نشان می‌دهد. این نامه معلوم می‌کند که پشتیبانی شاه محکم‌تر و قاطع‌تر شده، اطمینانی بزرگ به پاشا است که شاه او را تنها نخواهد گذاشت و عبدالرحمان از این که در بین سه نیروی بغداد، استانبول و تهران، به تهران دلبسته است، پاداشش را دریافت می‌نماید. میرزا شفیع مازندرانی در نامه به سرعسکر ارزنه‌الروم، پاره‌ای از رویدادهای مرتبط با این حوادث را شرح داده‌است (ب، ن: ۳۶۶۳۸/۷۸۴). همان‌گونه که اعلام شد، فتح‌علی‌شاه غیر از نامه‌نگاری، همزمان برای سرکوب علی‌پاشا «شاهزاده کامکار محمدعلی میرزا را با فوجی از مردان کار، از پیاده و سوار و چند نفر از امرا یعنی ابراهیم خان و محمد علی خان شام بیاتی و نوروزخان ایشیک-آغاسی‌باشی و امان‌الله خان والی کردستان و فرج‌الله خان افشار نسقچی‌باشی از راه همدان و کرمانشاه تعیین فرمود» (دنبلی، ۱۳۸۳: ۱۲۱). فرستادن مردانی با این نام و نشان، بیانگر توجه و اهمیت شاه به اوضاع پیش‌آمده و نیز عزت و احترامی بود که برای عبدالرحمان‌پاشا در نظر گرفته شده بود. در اردوی مقابل، از طرف علی‌پاشا، سلیمان‌پاشاکهیا که به کمک خالدپاشا، دست‌نشانده بغداد در سلیمانیه آمده بود، حضور داشت. پیامد این لشکرکشی‌ها جنگی بود که در آن سپاهیان عراق شکست‌خورده (۱۲۲۱ هـ/ق ۱۸۰۶م) و سلیمان‌پاشا که با شماری از لشکریان به اسارت گرفته شده بود، توسط امان‌الله خان، والی کردستان، به تهران فرستاده شد. علی‌پاشا که در آن زمان در کفری (Kefri) بود، پذیرفت که در مقابل آزادی سلیمان‌پاشا کهیا،

عبدالرحمان‌پاشا را عفو کند (عبدالله، ۲۰۰۱: ۸۲). اما از طرف ایرانی‌ها به این درخواست جوابی داده نشد و عبدالرحمان‌پاشا به کمک نیروهای ایران و حمایت بی‌دریغ شاه و شاهزاده برای بار سوم به امارت بابان برگشت. علی‌پاشا نیز که از هر طرف مأیوس شده بود، شیخ جعفرنجفی را با درخواست عفو کهیا و آزادی اسراء به ایران گسیل کرد و نیز پذیرفت که هر ساله مبلغ پنجاه هزار تومان تبریز پیشکش نماید (نوری، ۱۳۸۶: ۳۶۵). این شفاعت، مقبول واقع شد و به دستور شاه، سلیمان‌پاشا کهیا آزاد شد اما از رفتن به بغداد خودداری کرد و در رکاب پادشاهی متوقف شد (نوری، ۱۳۸۶: ۳۶۵). گویی نهال اقبالش در بستان سرای اجلال راسخ-تر از آن بود که به قهر روزگار از پای درآید، بعد از چندی به بغداد بازگشت و در پی قتل علی‌پاشا، والی بغداد، در جمادی الآخر ۱۲۲۲ هـ/ق هجدهم اوت ۱۸۰۷ م به دست غلامانش، به خواست مردم آن شهر و با تأیید ایران به جانشینی‌اش انتخاب شد، در حالی که فقط بیست و دو سال سن داشت و از آن پس به «سلیمان‌کوچک» شهرت یافت (لانگریگ، ۱۳۷۸: ۳۶۴). این پایان کار نبود. پس از مدتی علی‌پاشا «حقوق و مرحمت‌های شاهنشاه اسلام را درباره خویش و عبدالرحمان‌پاشای بابان فراموش کرد و عبدالرحمان‌پاشا نیز به سبب استظهار به دولت علیه به او اعتنایی نکرد (شیرازی خاوری، ۱۳۸۰: ۲۸۱). این اولین بار پس از کمک ایران به عبدالرحمان‌پاشا بود که وی در مقابل شخصی که فرمانبردار ایران نبود، ایستاد و بین پاشای بغداد و حکومت ایران، ایران را برگزید و به درخواست پاشای بغداد وقعی ننهاده. این مسأله باعث شد که سلیمان‌پاشا در حالی که خالدپاشا پسر عموی عبدالرحمان‌پاشا در کنارش بود به بابان لشکرکشی کند؛ در نبرد درگرفته، عبدالرحمان‌پاشا شکست‌خورد و مجدداً به ایران پناهنده شد. در آن سو با بازگشت

سلیمان پاشا به بغداد، خالد پاشا که به کمک وی به حکمرانی بابان دست یافته بود، نقض پیمان کرده، این بار به پسر عمویش عبدالرحمان پاشا پیوست و ایران هم سپاهیان به کمکشان اعزام نمود. عبدالرحمان پاشا این بار بدون مانع به سلیمانیه رفت (۱۲۲۳هـ/ق ۱۸۰۸م) و برای بار چهارم به امارت رسید. پس از آن «فرزند خویش عثمان بیگ را به دربار پادشاه و خدمت محمدعلی میرزا انقاد نمود، در هر دو سالی یکبار در تهران یا چمن سلطانیه ادراک حضور پادشاه نمودی و باز مقام خود رفتی» (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۴۲). البته در این میان دربار بغداد هم بیکار ننشست و از طرف پاشای بغداد بارها شخصی به نام محمدآقا با درخواست تسلیم عثمان بیگ به دربار ایران گسیل شد اما تلاش‌ها به ثمر ننشست و با دادن هزار تومان به صدراعظم و همین مقدار به حاج محمدحسین خان، از فرستادن او به بغداد جلوگیری شد (گاردان، ۱۳۶۲: ۱۳۰). گرچه احتمال دارد این سخن مورخ امارت بابان صحیح باشد که عبدالرحمان پاشا هر دو سال یکبار به حضور پادشاه می‌رفت اما منابع دیگر بر این باورند که وی پس از این حوادث، عازم استانبول شد و از سوءرفتار والی بغداد شکایت و سلیمان پاشا را به همدستی با ایران متهم کرد (بورهان محمده‌د، ۲۰۰۸: ۵۹). برای بررسی این شکایت و تفحص در اوضاع دارالسلام بغداد، حالت‌افندی، رئیس‌الکتاب دولت عثمانی عازم آن شهر شد، وی ضمن تائید گفته‌های پاشای بابان و گزارش مآووقع به باب‌عالی، به سلیمانیه رفت و با عبدالرحمان پاشا برای حمله به بغداد به جمع‌آوری سپاه پرداخت. سلیمان پاشا که روند حوادث را به زیان خود می‌دید، دست نیاز به جانب محمدعلی میرزا دراز کرد، وی نیز طی نامه‌ای به عبدالرحمان پاشا، از او خواست که از جنگ با پاشای بغداد بپرهیزد اما پاشا این درخواست را نپذیرفت (زه کی به گ، ۲۰۰۵: ۸۳). در جنگ موسوم به بغداد،

سلیمان پاشا شکست خورد و در حین فرار توسط اعراب قبیله شمرطوقه کشته شد (لانگریگ، ۱۳۷۸: ۳۶۷) بدین گونه عبدالرحمان پاشا در شرایطی ایده‌آل و دلخواه، برای مدتی در بغداد، حاکم واقعی و محل اعتماد مردم و نماینده عثمانی بود و چنان در عزل و نصب حکام نقش داشت که از وی به عنوان «تاج‌بخش» یاد کرده‌اند (مک داول، ۱۳۸۳: ۸۸). این ادعا مطرح شده است که از عبدالرحمان پاشا درخواست شد تا پشایی بغداد را بپذیرد اما وی کوهستان‌های پربرف امیرنشین بابان را بر آن ترجیح داد (بابان، ۱۹۹۳: ۷۲) و در نهایت عبدالله- پاشا که خزانه‌دار سلیمان پاشا بود، به پشایی بغداد رسید. لقب تاج‌بخشی عبدالرحمان پاشا بی‌ارتباط به این موضوع نبود، چرا که گفته شده که در این انتخاب بیشترین نقش را وی ایفا نموده است (جلیل، ۱۳۸۱: ۶۸). این تاج‌بخشی زمینه‌های اختلاف عبدالرحمان پاشا با ایران را فراهم کرد. شعله آتش این اختلاف از آنجا برافروخته شد که وی بدون مشورت با ایران، عبدالفتاح، حکمران درنه (Derna) و باجلان (Bajelan) را از حکمرانی خلع کرد، عبدالفتاح از شاهزاده محمدعلی- میرزا درخواست یاری نمود، پشای بابان به مکاتبات شاهزاده برای بازگشت عبدالفتاح به حاکمیت، پاسخی- نداد (زه کی به گ: ۲۰۰۵: ۸۸) ایجاد این اختلاف اولیه از طرفی و حملات امان‌الله خان والی کردستان به عشیره جاف شهرزور از طرف دیگر، موجب شد که وی به طور کلی از ایران روی برگرداند. به گفته سندجی از ادای مالیات مقرر نکول کرد و به سلطان عثمانی دست بیعت داد (سندجی، ۱۳۷۵: ۷۳). متعاقب این احوال قسمت‌هایی از والی‌نشین اردلان به تصرف بابان‌ها درآمد، عبدالرحمان پاشا در ایران به عنوان «یاغی» قلمداد شد. میرزا محمد صادق وقایع‌نگار که در آن زمان در بغداد بود در نامه‌ای به میرزا شفیع، سرپیچی عبدالرحمان پاشا را توضیح داده است. میزان

ناراحتی ایران را می‌توان از نامه وقایع‌نگار حدس زد. عین این نامه که برای نخستین بار منتشر می‌شود به شرح زیر است: «خداوندگار! از مفصل احوال عراق عرب را به جهت استحضار آن خداوندگاری عرضه می‌دارد که؛ بعد از مقتول شدن وزیر و استیلای عبدالرحمن بر دارالسلام، آن چه اسباب ظاهری بود از مقوله فروش و دواب و اسلحه و آلات حرب و توپ و زنبورک به طایفه بابان بخشید، از آن جمله شش هزار رأس قاطر که در سرکار وزرای بغداد می‌باشد به طایفه بابان داده شد، بعد آنچه نقود بود از اشرفی و غیره از مال سلیمان پاشا و علی پاشا و این وزیر مقتول تصرف - نموده است. بعد از آن کهیا را کشت و آنچه داشت ضبط نمود. باش‌آغا را با خزینه‌دار و حشمت آقاسی و جمعی دیگر از اعیان بغداد به قتل رسانیده، جمله اموال ایشان را از ساکت و صامت و ناطق تصرف نمود. دفتردار بیچاره را با پسرش گرفته دو طغار اسلامبولی طلا که عبارت از یک هزار و دویست من تبریز باشد مصادره کرده، با این که گرفته است باز مطالبه می‌کند و از تاجار بغداد بومی و غریب پول توصیه^۱ کرده است. صد هزار قروش از کلیددار و متولی کاظمین گرفته - است. اینهایی که عرض می‌شود اغلبی مکتوبی است و پاره تقبل‌فرمایی وزرای بغداد از اندازه بیرون بوده - است. در حمل و نقل خزانه به سلیمانیه دواب وزیر کافی نبوده است از سلیمانیه و حول و حوش دواب حواله کرده آورده‌اند. در بغداد یک نفر آدم معروف باقی نگذاشته است. سلیمان پاشای ولد ابراهیم پاشا که از طایفه بابان اسم و رسمی داشت و بابان با او مایل بودند آن هم دستگیر گردیده و کشته شده. حالا دنیا به کام این دیوانه پر هوا افتاده. عبدالله آغای خزینه‌دار علی پاشا را که نوکر عبدالرحمن بوده قائم مقام کرده، در خبر مسموع شد که حجتی به مبلغی گزاف از برای رجال دولت روم نوشته و متمنی وزارت گردیده است

و هرگاه قبول وزارت او را نکنند به هر حال وزیری از برای بغداد فکر خواهد کرد که نوکر خودش باشد. ذهاب و خانقین و بعقوبه و مندلیج را به فتاح پاشای زهابی وا گذاشته که هر ساله دو هزار سوار مکمل بدهد. نحوی و جزیره را نیز متصرف گردیده است. بعد از عید فطر اراده عود به سلیمانیه دارد و رئیس افندی مهمانی است در گوشه‌افتاده، در حوالی بغداد و سرچس و توی شهر و قزل‌رباط و خانقی (کذا) و قصر مساوی سه چهار هزار نفر زوار کشته گردیده و ده دوازده هزار برهنه شد. عجب هنگامه برپاست و کارها بسیار آسان به شرط رضای سلیمانیه است و خواهد شد. دیگر مطلبی که قابل عرض باشد ندارم خدمات را مترصد است. خداوندگار! مساوی سی عراده توپ به شهرزور فرستاده است با آنچه زنبورک بود. به جهت اطلاع عرض شد. یا امرکم مطاع»^۲ (ب، ن: 1343/ C - 52482). می‌توان از روی این نامه وضعیت به وجود آمده در بغداد را حدس زد، اگرچه کینه احتمالی وقایع‌نگار از عبدالرحمان پاشا نیز نباید از نظر دور نگهداشته شود. در هر صورت واقعیت آن بود که سرپیچی پاشا برای ایران، عملی نابخشودنی و غیر قابل باور بود. در همین زمان میرزا محمد حسین خان، وزیر بغداد هم طی نامه‌ای خطاب به عباس میرزا پاره‌ای از رویدادهای مرتبط با عبدالرحمان پاشا را به وی گزارش نمود؛ اوج ناراحتی میرزا محمد حسین خان را می‌توان از روی بخشی از نامه درک نمود که نوشته است: عبدالرحمان پاشا که از اول بی‌عقل و دیوانه بود اکنون که مملکتی مثل عراق عرب را به حیطه ضبط آورده و چند کرور دولت به تصرفش آمده، خبط دماغ به هم خواهد رسانید. بعضی حرکات ناهنجار از او صادر خواهد شد، از آن طرف هر روزه با والی کردستان و از این طرف با اهالی این سرحدات هنگامه برپا خواهد کرد و آخر الامر گردنگیر اولیای دولت قاهره

خواهد شد» (نصیری، ۱۳۶۸: ۱۲۰). میرزا محمدحسین خان با شرح مفصل حوادث بغداد و عراق عرب و نواحی مرزی، در نهایت به ولیعهد پیشنهاد می‌کند که با اعزام نیرویی، آن نواحی را تصرف نماید «به قدر ده دوازده هزار سواره و تفنگچی از رکاب مستطاب مأمور و جمعیت این دو سه ولایت قرب جوار را هم مقرر فرمایند، انشاءالله تعالی به دفع مواد فاسد عبدالرحمن پاشا پردازند به اسهل وجهی کار از پیش خواهد رفت و چنانچه منظور اولیای دولت، اتحاد دولتین علیتین نیز بوده باشد این مفسد آخر بین الدولتین را برهم خواهد زد» (نصیری، ۱۳۶۸: ۱۲۰). گزارش‌های رسیده به فتحعلی شاه، او را بر آن داشت که عباس میرزا را مأمور سرکوب عبدالرحمان پاشا نماید، «عباس میرزا، احمدخان مقدم بیگلریگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ را از راه بلباس، نوروزخان عزالدین لوی - قاجار را از راه سردشت، و نیز قاسم خان قاجار، ابراهیم - خان و محمدحسن خان و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان نسقچی باشی و نصرالله خان قراگوزلو را از چمن سلطانیه اعزام نمود تا ملتزم رکاب شاهزاده محمدعلی - میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهرزور کنند» (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۰۵). در این حمله فراگیر و چند جانبه، عبدالرحمان پاشا طاقت نیاورد و در پی اسارت یکی از پسرانش به دست خالدپاشا حاکم پیشین بابان، خود نیز «شمشیر به گردن و کلمه توبه در دهن وارد اردوی معلی شد» (محمودمیرزا، ۱۳۸۹: ۱۸۵) و در حضور شاهزاده، خاک راه را از آب دیده تر کرد (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۳۱). این اتفاقات باعث شد که فتحعلی شاه از عبدالرحمان پاشا به شدت آزرده خاطر شود. پس از تسلیم شدن او به محمدعلی میرزا، «شاهزاده عفو او را از پادشاه خواستگار گردید، شرح شکست و استیصالش را عریضه داشت، به خدمت شاهنشاه فرستاد. پادشاه در جواب نگاشت که

عبدالرحمن ابن ملجم را در حضرت پادشاه ما راه دیدار نباشد به رسیدن این مثال سر او بریده به درگاه فرست. شاهزاده مجدداً شفاعت کرد قبول نیفتاد ناچار خود به طهران رفت، الحاح بسیار نمود تا معفو شد» (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۴۱) و دوباره به حکومت بابان منصوب گشت. اصرار به بخشش و حمایت محمدعلی میرزا از پاشا، اولاً به دلیل آشنایی شاهزاده با شرایط و اوضاع جغرافیایی و سیاسی منطقه بود، ثانیاً با توجه به آگاهی‌اش از نفوذ و قدرت عبدالرحمان پاشا، قطعاً مردی چون او را به دیگر مدعیان قدرت در آن نواحی ترجیح می‌داد. به همین جهت جلوس دوباره وی را بر امارت بابان برای ایران مثمر ثمر می‌دانست. به نظر می‌رسد محاسبات ولیعهد، دقیق بوده است؛ چرا که ایران‌گرایی و سرسپردگی عبدالرحمان پاشا پس از آن به اوج خود رسید و تا آنجا پیش رفت که رویدادهای محرمانه باب‌عالی را به محمد علی میرزا گزارش می‌کرد؛ به عنوان نمونه در نامه‌ای که در همین زمان خطاب به شاهزاده نوشت، با جدیت اعلام نمود که: «حسب الامر پادشاهی اگر دشمنی برای سرکار از سمتی اتفاق بیفتد، دشمن آن دشمن می‌باشم» (نصیری، ۱۳۶۸: ۲۱۰). و در ادامه، یا برای خودنمایی یا به جهت سرسپردگی و یا برای ترساندن شاهزاده، شرح رویدادی را به محمدعلی میرزا گزارش داد که در مکاتبات سیاسی آن دوره عجیب به نظر می‌رسد: «حالا والی ارض‌روم آدم معقولی با بیورلدیی (حکم - فرمان) ... و کورگی (خلعت) برای کمترین فرستاده ...» (نصیری، ۱۳۶۸: ۲۱۰) ظاهراً از طرف والی ارزروم از وی خواسته شده - بود که از سرسپردگی ایران دست بردارد و مطیع اوامر باب‌عالی باشد در مقابل، حکم امارت بابان از طرف عثمانی برای او صادر خواهد شد. پاشا طی نامه‌ای به شاهزاده اطلاع می‌دهد که: «بیورلدیی را از ایلچی مزبور گرفته به دارالسلطنه طهران فرستاده» این اقدام برای آن

بود که دولت ایران از حسن نیت او باخبر شود و در نهایت آنچه مد نظرش است فراهم شود. با این کار پاشا «ارادت خود را به بندگان ولی‌النعمی نمایان می‌سازد» (نصیری، ۱۳۶۸: ۲۱۰). ایران‌گرایی عبدالرحمان پاشا، پشتیبانی محمدعلی میرزا از او و کم‌توجهی وی به عبدالله پاشا والی جدید بغداد، باعث شد که دستور حمله به منطقه بابان از طرف بغداد و به اشاره باب-عالی، در جمادی الآخر ۱۲۲۷ هـ/ق/ ژوئن ۱۸۱۲ م صادر شود. در این جنگ که در ناحیه کفری (عبدالصمد احمدالدوسکی، ۲۰۰۲: ۹۵) یا دلو عباس (محمود میرزا، ۱۳۸۹: ۱۸۸، سپهر، ۱۳۷۷: ۲۲۲) روی داد عبدالرحمان پاشا شکست خورد و به حامی ارزشمندش شاهزاده محمد علی میرزا پناه برد، نیروهای پاشای بغداد به شهرزور وارد شده و خسارت فراوانی به بار آوردند (زکی، ۱۳۶۴: ۱۶۲). گویا بخت دوباره با این امیر ماجراجو یار بود و مجدداً همای سعادت بر گرد سرش چرخید، زیرا فتح‌علی شاه که از صلح بخارست ۱۲۲۶ هـ/ق/ ۱۸۱۱ م بین روسیه و عثمانی به دلیل عدم حمایت عثمانی از حق ایران برخلاف عهد بین دو کشور، ناراضی بود (ب، ۱/۲۵)، این پناهندگی را بهانه کرد و در شعبان ۱۲۲۷ هـ/ق/ اوت ۱۸۱۱ م به ابراهیم قاسم‌خان قوانلو و فرج‌الله خان نسقچی‌باشی افشار دستور داد دوباره پاشا را بر منصبش بنشانند. فرستادگان شاه همراه محمد علی میرزا به بغداد حمله کردند، عبدالله پاشا شکست خورد و شیخ محمد نجفی را برای شفاعت نزد شاهزاده فرستاد. شاهزاده از سر تقصیر عبدالله پاشا گذشت و عبدالرحمان پاشا برای ششمین بار به حکومت بابان برگشت (حه‌مه باقی، ۲۰۰۰: ۶۸). این آخرین باری بود که عبدالرحمان پاشا پس از عزل و نصب‌های قبلی به امارت نشست و تا پایان عمر (ربیع الاول ۱۲۲۸ هـ/ق/ مارس ۱۸۱۲ م) در این سمت باقی ماند. گرچه پس از آن هم حوادثی در روابط ایران و

عثمانی روی داد که بخشی از آنها با این امیر ایرانی‌خواه عثمانی‌نشین مرتبط بود؛ در اوایل ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۱۲ م جلال‌الدین افندی از طرف عثمانی به ایران آمد و یکی از دو مورد مأموریتش این بود که «سرحداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهرزور که از توابع و ثغور روم است دست بازدارند؛ جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند و مردم کردستان به اراضی بابان به قشلاق می‌روند اگر پاشایان شهرزور دست‌نشان کارداران ایران نباشند، این محافظت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتی گردد» (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۹۹). همچنین به این فرستاده یادآوری شد که: پاشایان (بابان) از توسل به این دولت قاهره ناگزیرند و حمایت ایشان از جمله ملزومات این شوکت مروت تأثیر، کاوش در خاک بغداد هم سبب کاوش وزرا در شهرزور است و راهی دیگر ندارد» (شیرازی خاوری، ۱۳۸۰: ۳۶۸). در آخرین باری که شاهزاده، عبدالرحمان پاشا را بر تخت امارت بابان نشاند؛ مقوله-نامه‌ای بین آن دو بسته و مقرر شد که پاشای بابان سالانه ده هزار تومان به عنوان مالیات به شاهزاده پرداخت کند. خاوری که خود این سند را دیده (شیرازی خاوری، ۱۳۸۰: ۳۶۸) نوشته است که در نهایت فرستادگان فقط توانستند این مقوله‌نامه را باطل کنند؛ اقدامی که بیشتر از همه به نفع پاشا بود و در اسناد برجای مانده نشانی از این که این پول بعد از آن به عثمانی پرداخت شده باشد در دست نیست. واپسین ماه‌های حکومت عبدالرحمان پاشا بابان در سکوت نسبی تاریخ‌نگاران گذشته است. وی که یکی از متحدان اصلی ایران در سرزمین عثمانی بود، به حق جایگاه ویژه‌ای در روابط ایران و عثمانی ابتدای سده سیزدهم قمری داشته است و از چنان جایگاهی در نزد شاه ایران و درباریان برخوردار بود که به دستور فتح‌علی شاه تصویرش در کنار بزرگمردان آن عصر

تاریخ ایران بر دیوار باغ نگارستان در حوالی طهران نگار شده (بابانی، ۱۳۷۷: ۱۳۰) بود. این کار بیانگر توجهی دوطرفه هم از جانب ایران به او و هم از جانب او به ایران بوده است. ممکن نبود تصویر شخصی بیگانه بدون خدمات شایسته و درخور در کنار خدمتگزاران شاهی و نامداران ایرانی بر یکی از پرده‌های مهم و ماندگار تاریخ ایران نصب گردد؛ تصویری که از لحاظ سمبلیک، به معنی جاودانگی شخصی در تاریخ یک کشور است. اهمیت و جایگاه عبدالرحمان-پاشا در دربار ایران به اندازه‌ای بود که پس از مرگش هم، وقتی در میان فرزندان اختلاف افتاد، دولتمردان ایرانی سوابق ارزشمند وی را به فرزندان و بزرگان بابلان یادآور شدند؛ برای نمونه در نامه‌های قهرمان‌میرزا، پسر عباس‌میرزا و حاکم آذربایجان در دوره محمدشاه، به سلیمان‌پاشا حاکم بابلان (ب،ن: ۷۹۱/۳۶۸۱۵/H) و ریش‌سفیدان و سرخیلان آن طایفه (ب،ن: ۷۹۱/۳۶۸۱۵/I) «سوابق و خدمات مرحوم عبدالرحمن-پاشا به دولت علیّه» یادآوری شده است.

نتیجه

عبدالرحمان‌پاشا بابلان در مناسبات ایران و عثمانی دوره فتحعلی‌شاه، رکنی رکن و مهره‌ای کلیدی بود. هیچ حادثه‌ای در روابط بین این دو کشور روی‌نداد، مگر آن که وی به نوعی در آن سهیم بوده باشد؛ از این رو بود که مهمترین دل‌مشغولی شاه و شاهزاده محمدعلی‌میرزا در روابط با عثمانی، کشاندن عبدالرحمان‌پاشا و یا باقی‌نگهداشتن او در حیطه اقتدار ایران بود. در طی مدت بیست و چهار سال حکمرانش بر بابلان، هم به حمایت و هم بر ضد وی قشون کشی‌هایی از طرف ایران انجام گرفت و هدف تمام این لشکرکشی‌ها که هزینه‌های زیادی هم برای ایران در بر داشت، حفظ پاشا و یا اطاعت صورتی‌اش از شاه ایران بود. به جز

یک بار که به طمع پاشایی بغداد ریسمان دوستی ایران را گسست، بقیه ایام از امیرانی بود که گرچه بر بابلان واقع در قلمرو عثمانی حکم می‌راند اما از لحاظ فرهنگی و نژادی دلبسته ایران بود و بیشتر به این کشور تکیه می‌کرد و در روابط پر فراز و فرودش با ایران و عثمانی، هر بار که به وسیله پاشایان عثمانی رانده می‌شد به ایرانی که آن را تختگاه خود در حیات و خوابگاه خود در ممات می‌دانست، پناه می‌برد؛ در نقطه مقابل نیز، در ایران هم به جز یک باری که شاه از او در غضب‌شد، حمایت‌های بی‌دریغی از او صورت می‌گرفت و در یک رابطه دو سویه، ایرانی‌گرایی‌اش با دلنوازی و پشتیبانی شاه ایران از او کامل می‌شد. اشاره شد که تصویرش در کنار ناموران آن دوره تاریخ ایران در کاخ نگارستان نقاشی شده بود و دست‌کم در این مورد بر کل والیان اردلان که پیوند نسبی و سببی با دربار داشتند و قسمتی از جغرافیای ایران بودند برتری داشت. ناگفته پیداست که تأکید بر تأثیر ایران‌گرایی وی در روابط ایران و عثمانی، به معنی نادیده‌گرفتن نقش آن دو کشور در مسیر رویدادها نیست؛ از یکسو تمام تلاش ایران بر بهره‌برداری از تمایل پاشا متمرکز بود و اگر گاه به اقتضای شرایط، از رویکرد ایران‌گرایی‌اش دست می‌کشید، با توسل به قوه قهریه، مانع افتادنش در دامن رقیب می‌شد و از سویی دیگر، عثمانی که نمی‌خواست در قلمروش فردی دل به قدرت رقیب بسپارد، بی‌درنگ به هنگام خلأ قدرت ایران، فرصت را غنیمت می‌شمرد و می‌کوشید تا با گسیل نیروی نظامی، یا او را منقاد کند یا از قلمروی خود اخراج نماید.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- از صورت درست کلماتی که زیر آن‌ها خط کشیده شده است مطمئن نیستم.
- ۲- این نامه برای اولین بار منتشر می‌شود و صورت اصلی آن در پایان این مقاله آمده است

منابع

- بابانی، عبدالقادر بن رستم. (۱۳۷۷). *سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان*، به اهتمام محمدرئوف توکلی، تهران: انتشارات توکلی، چ دوم.
- جلیل، جلیل. (۱۳۸۱). *کردهای امپراتوری عثمانی*، ترجمه صلاح‌الدین آشتی، تهران: نشر پانید.
- دنبلی، عبدالرزاق. (۱۳۸۳). *مآثرسلطانیه*، به کوشش فیروز منصوری، تهران: انتشارات اطلاعات.
- زکی، محمدامین. (۱۳۶۴). *تحقیقی تاریخی درباره کرد و کردستان*، ترجمه حبیب‌الله تابانی، تهران: نشر آیدین.
- سپهر، محمدتقی. (۱۳۷۷). *ناسخ‌التواریخ تاریخ قاجاریه*، تهران: انتشارات اساطیر.
- سندی، میرزاشرک الله فخر الکتاب. (۱۳۷۵). *تحفه- ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان*، تهران: امیرکبیر.
- شیرازی‌خاوری، میرزا فضل‌الله. (۱۳۸۰). *تاریخ - ذوالقرنین*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- گاردان، آلفرد دو. (۱۳۶۲). *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ترجمه عباس اقبال، تهران: انتشارات نگاه.
- لانگریگ، استیون همزلی. (۱۳۷۸). *تاریخ سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عراق ۱۹۰۰-۱۵۰۰*، ترجمه اسدالله توکلی، محمدرضا مصباحی، مشهد: آستان- قدس رضوی.
- محمود میرزا قاجار. (۱۳۸۹). *تاریخ صاحبقرانی*، تصحیح نادره جلالی، تهران: مرکز اسناد شورای اسلامی.
- مک داول، دیوید. (۱۳۸۳). *تاریخ معاصر کرد*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نشر پانید.
- نصیری، محمدرضا. (۱۳۶۸). *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (دوره قاجاریه)*، جلد اول، تهران: کیهان.

- نوری، محمدتقی. (۱۳۸۶). *اشرف‌التواریخ*، به کوشش سوسن اصیلی، تهران: انتشارات میراث مکتوب.

اسناد

- بایگانی نخست وزیری ترکیه سند شماره: 116-6703-G
- بایگانی نخست وزیری ترکیه سند شماره: 784-36638
- بایگانی نخست وزیری ترکیه سند شماره: 1343-52482-C
- بایگانی نخست وزیری ترکیه سند شماره: 791-36815-H
- بایگانی نخست وزیری ترکیه سند شماره: 791-36815-I

منابع عربی و کردی

- بابان، جه‌مال. (۱۹۹۳). *بابان فی التاریخ و المشاهیر البابانین*، بغداد: مطبعة الحوادث.
- بورهان محمدهد، ثاکو. (۲۰۰۸). *میرنشینی بابان*، گوفاری میژوو، سالی دووهم، ژماره ۶.
- حه‌مه باقی، محمدهد. (۲۰۰۲). *میرنشینی ئه‌رده‌لان - بابان - سوران له به لگه‌نامه‌ی قاجاری دا*، هه‌ولیر: ئاراس، چاپی یه‌که‌م.
- زه‌کی به‌گ، محمدهد ئه‌مین. (۲۰۰۵). *تاریخی سلیمانی وه ولاتی*، سلیمانی: بنکه ژین، چ دووهم.
- عبدالصمد احمدالدوسکی، کامران. (۲۰۰۲). *کوردستان العثمانیه فی النصف الاول من القرن التاسع عشر*، عراق: دهوک، سپریز.
- عبدالله، نه‌جاتی. (۲۰۰۱). *کوردستان و کیشه سنوری عوسمانی*، فارسی ۱۸۴۷-۱۶۳۹، هه‌ولیر: چاپخانه موکریانی.
- مصطفی امین، نوشیروان. (۱۹۹۸). *میرایه‌تی بابان له نیوان به‌رداشی روم و عه‌جه‌م دا*، سلیمانی: مه‌لبه - ندی ئاوه‌دانی کوردستان.

